

گفت وگو با هنرمند سازنده تزیینات سنگ مضجع مطهر امام رضا(ع)

از دل سنگ تا آستان عشق

گزارش

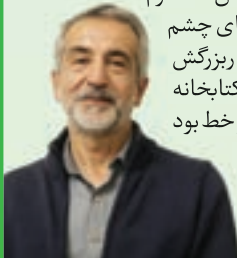


امیرحسین شهرک

در میان هنرمندان معاصر، نام‌هایی هستند که هنرشان نه در نگارخانه‌ها که در مقدس‌ترین مکان‌ها جاودانه می‌شود. بابک مسعودی، یکی از این نام‌هاست؛ هنرمندی که بیش از دو سال، تزیینات روی سنگ مضجع مطهر حضرت رضا(ع) را با دست و دل خود تراشید. در این گفت‌وگو، او از مسیر شکل گرفتن این سنگ، سختی‌های کار و حال و هوای معنوی آن روزها سخن می‌گوید.

آغاز در خانواده‌ای هنری

بابک مسعودی، هنرمند و استادکار سنگ تراشی است که بیش از سی سال سابقه کار دارد و آثار هنر دست او را می‌توان از حرم حضرت شمس‌الشموس^(ع) تا حرم سیدالشهدا^(ع) دید. او متولد ۱۳۴۴ در مشهد است و در خانواده‌ای چشم به جهان گشود که هنر خطاطی در رگ هایش جاری بود. پدر بزرگش در دوره پهلوی اول خوشنویسی می‌کرد و هنوز هم آثاری از او در کتابخانه مرکزی حرم مطهر رضوی موجود است. پدرش نیز دل بسته قلم و خط بود و به گفته مسعودی «از کودکی، جوهر خط و ذوق هنر در هوای خانه ما جاری بود.» شاید همین ریشه‌ها بود که بعداً او را به مسیر ساخت یکی از مقدس‌ترین آثار هنری ایران کشاند.



آشنایی با هنر شیشه و سنگ در دیار غربت

در دهه ۶۰، مسعودی در اوایل جوانی برای مدتی به ترکیه رفت. سرنوشت، او را به خانه‌ای رساند که صاحبش کارگاهی در حوزه شیشه، چوب و فلز داشت؛ «صاحبخانه به من پیشنهاد داد در کارگاهش کار کنم؛ کارگاهی در سه طبقه که در هر طبقه به یکی از حوزه‌های ساخت مصنوعات فلزی، چوبی و شیشه می‌پرداخت. در همان جا با هنر ویترای (نقاشی روی شیشه) و ساخت مصنوعات شیشه‌ای آشنا شدم.»

مسعودی می‌گوید: «آن روزها هنوز نمی‌دانستم این پیشنهاد قرار است مسیر زندگی مرا عوض کند. کم‌کم کار روی شیشه و هنر ویترای آشنا شدم و حس کردم دست‌هایم باین جنس کار، زبان تازه‌ای پیدا کرده‌اند.» او پس از دوسه سال، به ایران بازگشت و کارگاهی کوچک در مشهد، محله راه‌آهن برپا کرد و پس از مدتی کارگاهش را به محله مجد منتقل کرد و کارش بر محور ویترای شیشه را ادامه داد.

نخستین ارتباط با حرم امام هشتم(ع)

ورود او به دنیای سنگ و حرم امام رضا^(ع)، به‌گونه‌ای دیگر رقم خورد؛ سال ۱۳۷۶ بود و چند سالی از راه‌اندازی کارگاه مسعودی می‌گذشت تا اینکه یکی از دوستان نزدیکش که پیمانکار حوزه سنگ‌تراشی حرم بود، روزی سنگی گرانبه‌ای را به کارگاه او آورد و قرار شد روی حکاکی آن کار کنند. پس از آماده شدن، کنیه‌ای را به حرم بردند تا تحویل دهند. همین تحویل ساده، نخستین تماس او با محیط کاری حرم بود. مسعودی می‌گوید: «همان روز بود که حاج آقای ملکی، سرپرست عمرانی‌سحن‌های جمهوری، قدس و طرح ضریح جدید امام رضا^(ع)، من را دید. خود حاج آقا زیر نظر مهندس دیشیدی کار می‌کرد. نگاهش به کارم جلب شد و گفت بیا روی یک کنیه سنگی، متنی را که می‌دهیم، کار کن!»

کنیه سنگی که به دستش رسید، حکم نخستین آزمون را داشت. حروفی باید در دل سنگ حک می‌شد. او شبانه روز کار کرد، سنگ را به حرم برگرداند و منتظر قضاوت ماند. پاسخ، اما، هم دلگرم‌کننده بود و هم سخت‌گیرانه: «همه چیز خوب است، اما عمق کلمات کافی نیست.» مسعودی با برگشت و سه روز تمام شبانه روز روی همان قطعه کار کرد. وقتی بار دوم کنیه سنگی را تحویل داد، لبخند رضایت بر چهره‌ها نشست. خودش را لبخند بیان می‌کند: «باورم نمی‌شد، توانستم اعتمادشان را جلب کنم و آن لحظه حس کردم خدا دارد راهی را برای من باز می‌کند. بعد از آن گفتند کار ویژه‌ای برای تو در نظر داریم و به زودی تماس می‌گیریم. بعد از چند روز، تماس گرفتند و رفته آنجا و موضوع کار بر روی سنگ مضجع را با من مطرح کردند. وقتی به من گفتند باید روی سنگ مضجع شریف امام رضا^(ع) کار کنم، لحظه‌ای خشکم زد. نمی‌توانستم نفس بکشم. باورم نمی‌شد کسی مثل من، با یک کارگاه کوچک، قرار است روی سنگی دست بگذارد که در جوار امام معصوم قرار خواهد گرفت. حس می‌کردم زمین زیر پایم سبک شده است.»

انتخاب سنگ برای جایگاهی شریف

فرایند انتخاب سنگ مضجع، خود داستانی مفصل و پررمزوراز بود. به روایت مسعودی، مهندسان و مشاوران آستان قدس رضوی در آن زمان، با دقتی مثال‌زدنی، ماه‌ها در پی یافتن سنگی بودند که هم از نظر فنی و دوام و هم از نظر زیبایی و وقار، شایسته جایگاه مضجع شریف امام رضا^(ع) باشد. او از همکاریانش شنیده بود که این انتخاب، ساده نبوده است؛ چرا که هر قلّه‌ای از سنگ مرمر، نمی‌توانست چنین باری را به دوش بکشد. مسعودی می‌گوید: «در کرمان سه قلّه سنگ مرمر انتخاب شد. اولی و دومی وقتی برش خوردند، رگه‌هایی پیدا کردند که برای کار حساس سنگ مضجع مناسب نبود. اما قلّه سوم، وقتی برش خورد، همه مطمئن شدند این همان سنگی است که باید باشد؛ یکپارچه، بی‌رگه، سفید مایل به سبز و استوار. قلّه سنگ انتخاب شده با وزنی بیش از چهار تن پس از برش‌های اولیه، به مشهد منتقل شد و در یک کارگاه سنگ‌تراشی در ابتدای جاده شان‌دیز قرار گرفت و به صورت مکعب مستطیل برش خورد و آماده تراش شد.»

اتاق شماره ۲۳ خانه‌ای در جوار حرم

در ابتدا سنگ تراش خورده به حیاط کارگاه کوچک مسعودی منتقل می‌شود. خودش می‌گوید: «سه روز این سنگ در کارگاه من بود و از خوشحالی زیاد و از افتخاری که نصیب شده بود، دوست و آشنا را دعوت می‌کردم تا ببینند و سنگ مضجع را ببینند تا اینکه از آستان قدس آمدند و گفتند به دلیل حساسیت زیاد در نگهداری از این سنگ، باید آن را به حرم امام رضا^(ع) انتقال دهند و کار را همان‌جا شروع کنم.»

سنگ را همان روز به اتاق شماره ۲۳ در صحن جمهوری انتقال دادند؛ جایی که در طول بیش از دو سال، تبدیل به خانه دوم و گاه خانه اصلی مسعودی شد. او شب و روز، در همان فضای نزدیک به حرم، با سنگ و حروف و ذکرها زندگی کرد؛ گویی که مضجع شریف امام رضا^(ع)، او را در پناه خود گرفته باشد.

حکاکی خط و ذکر بر دل مرمر

پیش از آغاز کار، نقشه‌ای دقیق از طراحی و متونی که قرار بود بر روی سنگ مضجع حکاکی شود، آماده شده بود. براساس طرح نهایی، بخش بالایی سنگ به شجره نامه حضرت امام رضا^(ع) به زبان عربی و به خط ثلث عربی اختصاص داشت تا با دستخط استاد موحد، از خطاطان برجسته معاصر، بر پیکره مرمر حک شود. پیرامون سنگ نیز دو ردیف را در برمی‌گرفت که در ردیف اول باید آیاتی از قرآن و در ردیف دوم، اشعاری به فارسی با خط نستعلیق به صورت برجسته تراش می‌خورد. مسعودی مأموریت داشت همه این جزئیات ظریف را به تنهایی به روش سند بلاست با استفاده از میکروفرز و کار با دست بر روی سنگ اجرا کند. او در توضیح این مراحل می‌گوید: «قرار بود متن شجره نامه و نقش‌های دور متن در بخش بالایی سنگ به صورت گود تراشیده شود تا بعد، حروف طلایی متن در جای خود قرار بگیرند و با سطح سنگ یک‌دست شوند. در حاشیه‌ها اما، باید نقش‌ها و خطوط برجسته کار می‌شدند تا نوعی تقارن و زیبایی هنری در کل اثر پدید آید.» سنگ مرمر انتخاب شده، از نظر کیفیت بی‌نقص بود و نمونه دیگری نداشت، اما همین ویژگی‌ها، کار را دشوارتر می‌کرد. سنگی با ساختار متراکم و ریزدانه که کوچک‌ترین خطای قلم یا فشار اضافی، می‌توانست ترک‌های موضعی ایجاد کند یا اندازه خطوط را بیشتر کند و همه زحمات را از بین ببرد. مسعودی می‌گوید: «این سنگ مثل شیشه بود، اما شیشه‌ای که روح داشت. هر ضربه باید حساب شده می‌بود. من باید نفس می‌کشیدم و با سنگ هماهنگ می‌شدم. اگر عجله می‌کردم یا خسته بودم، سنگ پاسخ نمی‌داد. در سطح رویی سنگ، متن را به عمق ۹ میلی‌متر با وسواس زیاد تراشیدم؛ چون نباید اندازه خط بزرگ‌تر می‌شد. از ویژگی‌ها و ظرافت خط استاد موحد، تیز بودن زوایای شروع و انتهای حروف است و انتقال همین تیزی زوایای حروف بر روی سنگ، خودش کار بسیار حساس و دقیقی بود. پس از پایان این مرحله، نوبت به نصب حروف رسید. از ماده‌ای خاص با ترکیب رزین که خودم درست کرده بودم، برای نگه داشتن طولانی مدت حروف طلایی به ضخامت سه میلی‌متر در داخل خطوط تراشیده شده استفاده کردم، به طوری که کاملاً هم سطح رویی سنگ شد. در بخش بعدی کار و در ردیف‌های اطراف سنگ، نوشته‌هایی بود که باید به صورت برجسته کار می‌شدند؛ یعنی مسعودی باید فضای اطراف حروف را می‌تراشید تا نوشته‌ها از دل سنگ بیرون بیایند: «این بخش، سخت‌تر از حکاکی بود. باید می‌فهمیدی کجا را نباید لمس کنی. کوچک‌ترین لغزش، می‌توانست تمام ترکیب را خراب کند.»

شب‌های روشن در صحن جمهوری اسلامی

در کنار این ظرافت‌ها، شرایط کار هم آسان نبود. فضای کارگاه در صحن جمهوری، محدود بود و هر روز زائران از کنار آن عبور می‌کردند: «هر روز صدای صلوات و زمزمه‌های زائران را می‌شنیدم. همین صداها خستگی را از تنم بیرون می‌کرد. حس می‌کردم این کار فقط یک هنر نیست؛ خدمتی است به خود امام رضا^(ع) و برای مردمی که با عشق آمده‌اند.» مسعودی از آن روزها با نگاهی پر از دل‌تنگی یاد می‌کند؛ شب‌هایی که چراغ کارگاهش در صحن جمهوری تا سحر روشن بود و صدای قلم فلز بر مرمر، در سکوت حرم می‌پیچید: «در ماه رمضان که بهترین روزهای کارم بر روی سنگ بود، گاهی بعد از افطار تا اذان صبح کار می‌کردم. اصلاً نمی‌توانستم جدا شوم. هرچه جلوتر می‌رفتم، شوقم بیشتر می‌شد. دلم می‌خواست کار زودتر تمام شود تا ببینم نام حضرت بردل سنگ، نوشته است.» او با لبخند می‌گوید: «خانواده‌ام می‌گفتند تو بیشتر در حرم زندگی می‌کنی تا در خانه. حق هم داشتند؛ دو سال تمام، شب و روز من با این سنگ گذشت. هروقت از کار خسته می‌شدم، می‌رفتم کنار صحن، زائران را نگاه می‌کردم، نفس می‌کشیدم و برمی‌گشتم. انگار خود امام رضا^(ع) به من نیرو می‌داد.»



دیدارهای ماندگار

در روزهایی که سنگ مضجع زیر دست‌های مسعودی جان می‌گرفت، کارگاه کوچک صحن جمهوری، میزبان گاه به‌گاه چهره‌هایی بود که با نگاهشان، گرمایی تازه به کار می‌دادند. مسعودی با لبخند و احساسی از افتخار می‌گوید: «در مدتی که مشغول کار بودم، مرحوم آیت‌ا... طیبی، تولیت وقت آستان قدس رضوی، چندین بار شخصاً به کارگاه آمد. با دقت و حوصله، جزئیات را نگاه می‌کرد، درباره خطوط و حکاکی‌های پرسید و هر بار دلگرمی می‌داد. حضورش برایم مایه آرامش و انگیزه بود.» او ادامه می‌دهد: «خاطرم هست در همان روزها، چند مرتبه هم استاد محمود فرشچیان که مسئول طراحی ضریح جدید امام رضا^(ع) بود، به کارگاه سر زد. نگاه دقیق و آرامی داشت. به سنگ نزدیک می‌شد، خطوط را لمس می‌کرد و از اجرای کار رضایت داشت. همین تأیید و رضایت از سوی یک هنرمند برجسته برای من به اندازه یک دنیا ارزش داشت.»

روز پایان؛ لحظه‌ای که سنگ جان گرفت و مهر رضایت بر آن نشست

کار، پس از ماه‌ها تلاش و شب‌های بی‌پایان، سرانجام به نقطه پایان رسید. سنگ مضجع، چون نگینی سپید و نورانی، آماده نصب بود. آن روز، زنده یاد آیت‌ا... طیبی، تولیت آستان قدس رضوی، برای بازدید نهایی به کارگاه آمد. مسعودی با صدایی آرام اما لرزان از آن لحظه چنین یاد می‌کند: «آمد داخل کارگاه. نگاهی طولانی به سنگ انداخت. نزدیک شد. دستش را بر سطح سنگ کشید و بعد پیشانی‌اش را آرام روی آن گذاشت. چند لحظه سکوت بود و زمزمه‌ای که شنیده نمی‌شد. بعد از چند دقیقه، سرش را بلند کرد. چشمانش قرمز و اشک‌آلود بود. فقط گفت: "خدا را شکر می‌کنم که زنده ماندم و دیدم این سنگ آماده شد." وقتی دیدم کار، رضایت همه را جلب کرده است، حس کردم تمام خستگی‌ها از تنم بیرون رفت. رضایت کامل، یعنی تمام لذت‌های دنیا. انگار همان لحظه، حضرت خودشان مهر تأیید را بر همه زحمت‌ها زدند.»

هنر بی‌معلم

او آن روزها هنوز جوان بود؛ پر از شور تجربه‌کردن و ایمان به کاری که پیش رویش بود. خودش می‌گوید: «روش کاری که من برای اجرای خطوط روی سنگ مضجع انتخاب کرده بودم، پیش از آن سابقه نداشت. در واقع، خودم به خودم آموزش دادم. با میکروفرز، قلم و دستان خودم، کار را پیش بردم.» هر حفره ریز، هر تراش ظریف، نتیجه ساعت‌ها تمرکز و صبر بود. در نهایت، وقتی کار به پایان رسید، خودش هم می‌دانست که اثری ماندگار خلق کرده است: «اگر امروز سنگ مضجع را سانت به سانت بررسی کنی، هیچ خطا و لغزشی در آن نمی‌بینی.»

سنگ من؛ پیوندی که هنوز زنده است

حالا که نزدیک به سه دهه از آن روزها گذشته است، مسعودی هنوز وقتی می‌خواهد احساسش را درباره سنگ مضجع مطهر امام رضا^(ع) بگوید، لبخند آرامی بر لبش می‌نشیند، نگاهی طولانی به جایی دور می‌اندازد؛ گویی هنوز صدای ضربه‌های قلمش در گوشش می‌پیچد. می‌گوید: «این وابستگی بعد از سی سال هنوز در وجودم مانده است. همیشه می‌گویم «سنگ من». البته حضرت برای همه است، اما نمی‌توانم انکار کنم که بخشی از این سنگ از وجود من است.» صدایش آرام می‌شود و در سکوت کوتاهی که میان گفت‌وگو می‌افتد، می‌شود فهمید که آن پیوند میان هنرمند و اثرش، هنوز زنده است؛ پیوندی میان سنگ و دل.